

دین و استقلال اخلاق در دیدگاه کانت

محمد محمدرضایی

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

چکیده

در این نوشتار رابطه دین و اخلاق از دیدگاه کانت، یکی از بزرگ‌ترین متفکران مغرب زمین، بحث و بررسی می‌شود. مکتب اخلاقی کانت که یک مکتب وظیفه‌گرایانه است، بر آن است که عقل عملی با ارائه معیارهایی می‌تواند خوبی و بدی تمامی اعمال را مشخص کند. او اوامر عقل را به دو دسته شرطی و مطلق تقسیم می‌کند و اوامر مطلق که تنها اوامر اخلاقی است، از طریق فرمول‌ها و صورت‌بندی‌های قانون کلی، قانون کلی طبیعت، غایت فی‌نفسه بودن انسان، خودمختاری اراده و کشور غایات، قابل تشخیص است. در بحث ارتباط دین و اخلاق، صورت‌بندی خودمختاری اراده از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

این صورت‌بندی بر آن است که چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال به واسطه دستور اراده خود را واضع قانون عام لحاظ کند. از این رو، به نظر کانت، هر قانونی که از طریق اراده بشری نباشد، غیراخلاقی است. بنابراین، به نظر او، اخلاق مستقل از دین است و اوامر خداوند با خودمختاری انسان منافات دارد. او هم‌چنین از طریق اخلاق، خدا و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند. بنابراین، اخلاق سرانجام به دین می‌انجامد. بررسی اشکالات دیدگاه کانت در این زمینه موضوع این مقاله است.

واژگان کلیدی: دین، اخلاق، کانت، خدا، جاودانگی نفس، خودمختاری اراده، دگرآیینی، کمال مطلق، برترین خیر.

از جمله مکاتب اخلاقی که بر آن است که ما می‌توانیم از طریق معیارهای عقل عملی به «بایدها» و «نبایدها»، «خوبی‌ها» و «بدی‌های» اخلاقی، مستقل از دین پی ببریم، مکتب وظیفه‌گرایانه ایمانوئل کانت است. وی به جای این‌که اخلاق را مبتنی بر دین و خدا سازد، دین و خدا را بر اخلاق مبتنی ساخت و خدا و جاودانگی نفس را بر اساس اخلاق اثبات کرد. کانت در مورد استقلال اخلاق از دین به طور روشن می‌گوید:

اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان فاعل مختاری است که فقط از آن جهت که مختار است به واسطه عقل خودش خود را به قوانین مطلق ملزم و تکلیف می‌کند، نه نیازمند تصور موجود دیگری بالای سر انسان است تا تکلیف خود را بفهمد (بشناسد) و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از خود قانون، تا به وظیفه خود عمل کند... بنابراین، اخلاق به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودکفا و بی‌نیاز است. (کانت، ۱۹۶۰: ۳)

از این عبارت به خوبی برمی‌آید:

۱. عقل عملی توان آن را دارد که به احکام اخلاقی نایل شود.
۲. انجام عمل اخلاقی نیازمند انگیزه‌ای غیر از عمل اخلاقی نیست.
۳. انسان از آن جهت که خودمختار است، نیازمند موجودی که برتر از وی بوده و به او امر و نهی کند، نیست؛ زیرا این موجود ماورای طبیعی با اختیار انسان منافات دارد، در نتیجه، اخلاق نیازمند خدا نیست.

وایت بک، یکی از مفسران بزرگ کانت، در مورد این عقیده او «که ما نمی‌توانیم اخلاق مبتنی بر دین داشته باشیم» چنین بیان می‌کند: اخلاق مبتنی بر الهیات یا دین، یعنی نظامی از قواعد اخلاقی که برگرفته از شناخت خداست، به سه دلیل وجود ندارد:

۱. ما شناختی از خدا نداریم، چون شناخت ما محدود به پدیده‌های حسی متناهی و مادی است، بنابراین، خدا در حوزه عقل نظری کاملاً دست‌نیافتنی است.
۲. اگر چنین شناختی از خدا داشتیم و آن را به عنوان یک مقدمه اخلاقی به کار می‌گرفتیم، خودمختاری اخلاقی از بین می‌رفت.

۳. قوانین اخلاقی وابسته به قانون‌گذار نیست، آن‌گونه که اختلاف در ذات و ماهیت خدا یا عدم خدا باعث اختلاف در تعیین تکلیف بشود. (بک، ۱۹۶۰: ۲۷۹)

در مورد دلیل دوم و سوم به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما در مورد دلیل نخست، به طور اجمال می‌گوییم که کانت با طرح انقلاب کپرنیکی خود در قلمرو عقل نظری، طبیعی بود

که شناخت نظری به امور ماورای طبیعی را انکار کرد. او برخلاف عقیده رایج بر آن بود که این خارج است که باید با ذهن سازگار و منطبق باشد، هم‌چنین مفاهیم و مقولات عقل نظری، تنها هنگامی کاربرد صحیح دارند که بر حوزه تجربه حسی اطلاق شوند. از این رو، شناخت نظری به عالم ماورای طبیعت که اموری غیر تجربی‌اند، در حوزه عقل نظری انکار می‌شود. در نتیجه، چون نمی‌توانیم شناختی از عالم ماورای طبیعت داشته باشیم، نمی‌توان اخلاقی مبتنی بر الهیات یا خدا داشت. (کانت، ۱۹۵۲: ۱۰۸؛ گاردنر، ۱۹۹۹: ۳۷)

در این جا، مجال آن نیست که به این مسئله بپردازیم که آیا کانت در این عقیده خود بر حق بود یا نه، بلکه تنها به طور گذرا اشاره می‌کنیم که کانت بر خلاف نظر خود، مقولات فاهمه را نظیر «علت» و «وجود» که فقط بر حوزه تجربه اطلاق می‌شود، بر عالم نومن که امری غیر تجربی است، اطلاق کرده است و می‌گوید: عالم نومن وجود دارد و علت عالم پدیداری است و این در واقع، ناسازگار با فلسفه اوست.

دیدگاه کانت درباره اخلاق

کانت بحث خود را در باب اخلاق از اخلاق متعارف شروع می‌کند و با تحلیل آن سعی دارد تا اصول پیشینی آن را کشف کند. او استدلال خود را چنین آغاز می‌کند:

مجال است چیزی را در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط خیر باشد، مگر فقط اراده نیک و خیر را. (کانت، ۱۹۷۲: ۵۹)

اموری را که مردم معمولاً خیر می‌دانند، مانند هوش، شجاعت، ثروت و قدرت در بسیاری از موارد خیرند، ولی در همه اوضاع و شرایط خیر نیستند؛ یعنی هنگامی که اراده بد آنها را به کار می‌گیرد، کاملاً بد می‌شوند. بنابراین، آنها خیرهای مشروطند. آیا این طور نیست که شجاعت و هوش مجرم، جرم او را سنگین‌تر می‌کند و نفرت مردم را به او افزایش می‌دهد. از این رو، آنها تحت شرایط خاصی خیرند نه به طور مطلق. تنها اراده خیر می‌تواند خیر فی‌نفسه یا خیر مطلق و غیر مشروط باشد. پس اراده خیر، اراده‌ای است که در هر شرایطی که یافت شود، خیر است. (پیتن، ۱۹۵۳: ۳۴)

هم‌چنین اراده خیر نه به دلیل نتیجه یا آثار و یا شایستگی‌اش برای نیل به غایتی مطلوب، بلکه صرفاً به حکم اراده آن، خیر دانسته می‌شود؛ یعنی فی‌نفسه خیر است (کانت، ۱۹۷۲: ۶۰) زیرا

موفقیت در عمل، بستگی به عوامل متعددی دارد که خارج از کنترل ماست. (پیتن، ۱۹۵۳: ۴۳)
کانت برای این که ماهیت اراده خیر را روشن کند، از مفهوم تکلیف کمک می‌گیرد.
اراده‌ای که از سر تکلیف عمل می‌کند، اراده خیر است (کانت، ۱۹۷۲: ۶۲) اما این طور نیست که
هر اراده خیری، ضرورتاً همان اراده‌ای باشد که از سر تکلیف عمل می‌کند، بلکه اراده کاملاً
خیر یا اراده مقدّس هرگز از سر تکلیف عمل نمی‌کند، زیرا در خود مفهوم تکلیف غلبه بر
خواست‌ها و امیال وجود دارد. اراده مقدّس یا کاملاً خیر، خودش را در اعمال خیر نمودار
می‌سازد، بدون این که از امیال طبیعی جلوگیری کند یا آنها را بی اثر سازد، چرا که اصلاً میل
طبیعی حسی ندارد، پس می‌توانیم فرض کنیم که اراده خداوند مقدّس است. (همان: ۷۸؛ پیتن،
۱۹۵۳: ۴۶)

اما به نظر کانت، تکلیف به معنای ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است. (کانت،
۱۹۷۲: ۶۶) احساس احترام هنگامی حاصل می‌شود که ما قانون اخلاقی را تصور کنیم؛ یعنی
هنگامی که ما قانون اخلاقی را تصور می‌کنیم، این شناخت، احساس احترام ما را برمی‌انگیزد
و این احساس احترام نیز به نوبه خود ما را وامی‌دارد که قانون اخلاقی را دستور عمل خود
سازیم. بنابراین، احترام انگیزه‌ای است که قانون اخلاقی را دستور عمل ما قرار می‌دهد و این
احساس احترام، احساسی نیست که برخورداری از آن نیاز به تلاش ما داشته باشد، بلکه آن به
طور انکارناپذیری از تصور ما از قانون اخلاقی پدیدار می‌شود. (کانت، ۱۹۵۶: ۷۸؛ سالیوان،
۱۹۸۹: ۱۳۳)

قانون اخلاقی در نظر ما انسان‌ها به صورت امر جلوه می‌کند، زیرا ممکن است تمایلات
مانع انجام قوانین اخلاقی شوند. از این رو، کانت امر را این گونه تعریف می‌کند:
مفهوم اصل عینی تا آنجا که برای اراده الزام‌آور یا ایجاب‌کننده است، فرمان عقل و صورت‌بندی
فرمان، «امر» نامیده می‌شود. (کانت، ۱۹۷۲: ۷۷)

کانت امر را به دو صورت تصور می‌کند: ۱. امر شرطی؛ ۲. امر مطلق یا تنجیزی. (همان: ۷۸)
در امر شرطی، فرمان عقل با غایتی مشروط می‌شود؛ مثلاً اگر بخواهید زبان فارسی را
بیاموزید، باید کتاب دستور زبان را بخوانید، بنابراین، امر شرطی دارای چنین صورتی است.
اگر هر فاعل عاقلی هدفی را اراده کند، باید فعل خیر را به عنوان وسیله‌ای برای آن هدف
بخواهد. هرگاه غایت تغییر کند، فعل نیز تغییر می‌کند (لیدل، ۱۹۷۰: ۱۱۳). کانت از دو نوع امر

شرطی سخن به میان می‌آورد. اگر غایت صرفاً چیزی باشد که یک شخص ممکن است اراده کند یا بخواهد، چنین امری، امر شرطی تردیدی یا امر مهارت نامیده می‌شود. اما اگر غایت، غایتی باشد که هر فاعل عاقلی به طور طبیعی آن را می‌خواهد مانند سعادت، چنین امری، امر شرطی قطعی یا تأکیدی یا امر حزم و احتیاط نامیده می‌شود. شکل امر قطعی چنین است: اگر شما خواهان نیل به سعادتید که مطمئناً خواهانید، باید کارهایی مانند... انجام دهید. بعضی از نظام‌های اخلاقی مانند نظام ارسطو معتقدند که سعادت مبنای واقعی اخلاق است؛ یعنی این نوع امر را امر اخلاقی دانسته‌اند، ولی کانت جایز نمی‌داند که امر شرطی، امر اخلاقی باشد. اما جایی که فرمان عقل عملی، مشروط به غایتی نیست، بلکه عمل به خاطر خودش، یعنی به عنوان خیر فی نفسه و بدون ارجاع به غایتی دیگر خواسته می‌شود، در این صورت، امر، مطلق یا تنجیزی است. صورت کلی این نوع امر چنین است: هر فاعل عاقلی باید فعل خیر را فی نفسه بخواهد. کانت این نوع امر را امر یقینی می‌نامد که امر اخلاقی است. بنابراین، در امر اخلاقی، غایت در خود عمل است نه در نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «دروغ نگو»، بدی عمل در خود عمل است نه در نتیجه‌ آن، ولی در اوامر غیر اخلاقی پای غایتی غیر از عمل و نیز سود و زیان در کار است، مثل این قضیه: «دروغ نگو تا خوشنام شوی» (کانت، ۱۹۷۲: ۷۸؛ پیتن، ۱۹۵۳: ۱۱۴)

کانت اعتقاد دارد که اوامر مشروط، قضایایی تحلیلی‌اند، زیرا محمول این قضایا مندرج در مفهوم موضوع است. (کانت، ۱۹۷۲: ۸۰) ولی اوامر مطلق قضایایی تألیفی پیشینی‌اند. (همان: ۸۲) کانت تأکید می‌کند که به هیچ وجه ما نمی‌توانیم امر مطلق را با توسل به تجربه اثبات کنیم، زیرا این قضایا مشتمل بر «باید» هستند و «باید» که نوعی ضرورت است از تجربه اخذ نمی‌شود. بنابراین، این قضایا باید ناشی از عقل باشند نه تجربه، زیرا تجربه به ما نمی‌گوید که چه باید باشد، بلکه تنها می‌گوید که چه هست. فلسفه اخلاق کانت در واقع، تلاشی است برای پاسخ به این پرسش که چگونه اوامر مطلق یا قضایای تألیفی پیشینی، اخلاقی توجیه می‌شوند. (پیتن، ۱۹۵۳: ۱۲۸؛ لیدل، ۱۹۷۰: ۱۳۰)

کانت برای شناخت امر مطلق، صورت‌بندی‌ها یا فرمول‌های متفاوتی را مطرح می‌کند که از طریق آنها ما می‌توانیم امر مطلق را بشناسیم. او برای ما پنج صورت‌بندی مطرح می‌کند، اگرچه گرایش به این امر دارد که بگوید فقط سه صورت‌بندی وجود دارد. (کانت، ۱۹۷۲: ۹۸؛

پیتن، ۱۹۵۳: ۱۲۹) با طرح این صورت‌بندی‌ها، مخصوصاً صورت‌بندی خودمختاری اراده مشخص می‌شود که چرا کانت معتقد است که اخلاق مستقل از دین است. اینک به طرح اجمالی آنها می‌پردازیم.

۱. صورت‌بندی قانون کلی

«فقط بر طبق دستوری عمل کن که با آن بتوانی در عین حال، اراده کنی که دستور مزبور قانون کلی و عمومی شود» (کانت، ۱۹۷۲: ۸۴)

۲. صورت‌بندی قانون طبیعت

«چنان عمل کن که گویی دستور عمل شما بناست به وسیله اراده، قانون کلی طبیعت شود» (همان)

کانت برای روشنی این صورت‌بندی‌ها، مثال‌های مختلفی را مطرح می‌کند که به اختصار به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. شخصی را در نظر بگیرید که احتیاج به وام دارد و با این که می‌داند پرداخت آن در موعد مقرر برایش مقدور نیست، ولی باز وعده قطعی به بازپرداخت آن می‌دهد، چون اگر وعده قطعی ندهد کسی به او قرض نمی‌دهد. اما او هنوز آن اندازه وجدان دارد که از خود بپرسد که اگر به این شیوه خود را از مشکلات برهاند آیا خلاف قانون یا تکلیف نیست؟ اگر فرض کنیم که چنین کسی، چنین کاری را انجام دهد، دستور او این طور خواهد شد: هرکسی در هنگام احتیاج می‌تواند وام بگیرد و وعده پرداخت دهد با این که می‌داند قادر بر پرداخت آن در موعد مقرر نیست. اگر من این دستور را قانون عام طبیعت قرار دهم، چه خواهد شد. اگر این دستور قانون عام طبیعت شود، با خود متناقض می‌شود و دیگر نمی‌توان وعده کاذب داد، زیرا هیچ کس حاضر به شنیدن وعده‌ای نخواهد شد. به تعبیر دیگر، ما وعده کاذب می‌دهیم که از مشکلات مالی رهایی یابیم، ولی اگر وعده کاذب به یک قانون تبدیل شود، دیگر وعده راست باقی نمی‌ماند تا در پناه آن بتوان وعده کاذب داد و دیگر کسی به کسی اعتماد نمی‌کند تا به او قرض دهد. بنابراین، قانون وعده کاذب، خودشکن می‌شود و هیچ کسی قادر نخواهد بود که حتی براساس همین دستور عمل کند. (کانت، ۱۹۷۲: ۸۵؛ پیتن، ۱۹۵۳، ۱۵۲) بنابراین، امر در صورتی می‌تواند اخلاقی باشد که به صورت قانون عام یا قانون عام طبیعت درآید.

بر این صورت‌بندی اشکالات چندی وارد است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ملاک کلیت یا قانون عام طبیعت شدن، برای اخلاقی بودن کافی نیست، زیرا چه بسا اصولی که بتوانند قانون عمومی شوند، ولی تکلیف نیستند؛ برای مثال این دستور که: وقتی در تاریکی تنها هستی، داد بزنی یا بند کفش چپت را اول ببندی. در این جا ممکن است کسی پاسخ دهد که چنین مسائلی اخلاقی نیستند تا این معیار در مورد آنها صادق باشد. البته این درست است، اما کانت نمی‌گوید که چگونه تعیین کنیم که آنها اخلاقی‌اند. (فرانکنا، ۱۹۶۳: ۲۷)

ب) براساس این مثال، اخلاق کانت مبتنی بر حب ذات می‌شود، چون کانت می‌گوید که اگر من وعده کاذب بدهم دیگر کسی به حرف من گوش نمی‌دهد، در آن صورت، نمی‌توانم مشکلات مالی خود را برطرف سازم؛ یعنی به این دلیل اصل اخلاقی را محترم می‌شمارم که خواهان آنم که دیگران مشکلات مالی مرا برطرف سازند.

۳. صورت‌بندی غایت فی نفسه

«چنان عمل کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگران همواره و در عین حال، به عنوان غایت به کاربری و نه صرفاً به عنوان وسیله». (کانت، ۱۹۷۲: ۹۱)

براساس این اصل، برده‌داری خطاست، زیرا برده برای منفعت دیگران استثمار می‌شود و انسانیت در او به عنوان غایت فی نفسه تلقی نمی‌شود (تیتوس، کیتون، ۱۹۷۳: ۱۳۹) کانت با حکومت ستم‌گران مخالف است، زیرا ستم‌گران از پیروان و زیردستان خود صرفاً به عنوان وسیله برای اغراض خود استفاده می‌کنند. از آن جا که هر شخصی به عنوان شخص، اعتبار و ارزش ذاتی و بنیادی دارد، بنابراین، هیچ کس حق ندارد در آزادی و سرنوشت دیگران مداخله کند و از آنها به عنوان وسیله‌ای صرف برای اغراض خود استفاده کند. (سالیوان، ۱۹۹۴: ۶۵) کسی که برای گرفتن قرض، وعده قطعی به بازپرداخت آن می‌دهد، در صورتی که خود می‌داند قدرت بازپرداخت آن را ندارد، از دیگری به عنوان وسیله‌ای صرف برای اغراض شخصی خود استفاده می‌کند نه به عنوان غایت فی نفسه. شخصی را که من در نظر دارم برای منافع خود از او سوءاستفاده کنم، به هیچ وجه راضی نیست به این طریق با او برخورد شود. بنابراین، وعده کاذب، آشکارا غیر اخلاقی است. (کانت، ۱۹۷۲: ۹۲)

این صورت‌بندی نیز دارای اشکالاتی است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) این صورت‌بندی با بیانی که کانت در مورد اراده نیک مطرح می‌کند، ناسازگار است. او درباره اراده نیک می‌گوید: اراده نیک نه به دلیل نتیجه، آثار یا شایستگی آن برای نیل به

غایتی مطلوب خیر دانسته می‌شود، بلکه خیریت آن فی نفسه است. از این بیان روشن می‌شود که اراده نیک، هیچ غایتی جز خود ندارد و خیریت آن فی نفسه است، ولی این صورت‌بندی مطرح می‌کند که اراده غایت دارد و غایت آن، انسانیت است؛ یعنی خیریت اراده فی نفسه نیست، بنابراین، این دو بیان با همدیگر ناسازگارند.

ب) کانت برای تعارض اوامر اخلاقی، راه‌حلی ارائه نمی‌دهد. وضعیتی را تصور کنیم که وفای به عهد مستلزم استفاده از انسان به عنوان وسیله است.
ج) براساس این اصل ما هیچ‌گاه نباید انسان‌های شرور را مجازات کنیم و این خلاف عقیده کانت است.

۴. صورت‌بندی خودمختاری اراده

چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال، به واسطه دستور اراده، خود را واضع قانون عام لحاظ کند. (کانت، ۱۹۷۲: ۹۳)

این صورت‌بندی مبتنی بر این اصل است که اراده عقلانی، قوانینی را که از آنها اطاعت می‌کند، خودش وضع می‌کند. خودمختاری اراده در مقابل دگرآیینی است؛ یعنی اراده عقلانی از قانونی تبعیت می‌کند که از بیرون یا به وسیله غیر از اراده وضع می‌شود. (لیدل، ۱۹۷۰: ۲۶۷)
کانت در نقد عقل عملی، این صورت‌بندی را به عنوان قانون اساسی عقل عملی محض توصیف می‌کند. (بک، ۱۹۶۰: ۳۰) برای روشن شدن خودمختاری اراده، باید ابتدا دگرآیینی را توضیح دهیم تا در پر تو آن، خودمختاری اراده روشن شود.

دگرآیینی

دگرآیینی در مقابل خودآیینی یا خودمختاری قرار دارد و بر هر اصلی اطلاق می‌شود که مبتنی بر خودمختاری اراده نیست. هرگاه اراده، خود، قانون خود را وضع نکند، در آن صورت، اراده، اعمالش را براساس اصل دگرآیینی متعین می‌کند. کانت می‌گوید: اصول اخلاق دگرآیینی یا مبتنی بر عقل است یا بر تجربه (یا سعادت).

۱. اصولی که مبتنی بر تجربه یا به تعبیری، مبتنی بر اصل سعادتند، بر دو قسم‌اند:

الف) اصول لذت‌گرایانه که مبتنی بر نوعی اصل لذتند.

ب) اصول شهودی که با احساس اخلاقی توجیه می‌شوند.

۲. اصولی که مبتنی بر عقل (غیر از اصول خودمختارانه) هستند، خود بر دو قسم اند:

الف) اصول آرمان‌گرایانه که مأخوذ از مفهوم انتزاعی کمال انسانی اند.

ب) اصول کلامی و الهیاتی که مبتنی بر اراده خدا به عنوان علت تعیین بخش اراده ماست. کانت تمام این اصول دگرآیینی را غیر اخلاقی می‌داند. او اصول تجربی را انکار می‌کند، به این دلیل که آنها نمی‌توانند ضرورت عینی الزام یا اصل کلی اخلاق را توجیه کنند. وی هم‌چنین اصول عقلی را انکار می‌کند، به این دلیل که تهی و فاقد ارزش عملی هستند. (کانت، ۱۹۷۲: ۱۰۳؛ لیدل، ۱۹۷۰: ۱۹۱)

اینک به نحو اجمال آنها را بررسی می‌کنیم.

الف) اخلاق مبتنی بر لذت‌گرایی: اگرچه کانت به صراحت اپیکوروس را مدافع اصل لذت‌گرایی معرفی می‌کند، در عصر جدید چنین اخلاقی در فلسفه سودگرایی جان استوارت میل متبلور است. براساس این مکتب، اعمال صحیح، اعمالی هستند که بیشترین سعادت را برای بیشترین تعداد به ارمغان بیاورند. منظور از سعادت، لذت و فقدان درد و منظور از بدبختی و ناخوش آیندی، درد و عدم لذت است. (همان) اشکال عمده کانت بر اخلاق مبتنی بر لذت‌گرایی این است که ما از این واقعیت که همه مردم به دنبال لذتند، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که آنان باید به دنبال آن باشند. (کانت، ۱۹۷۲: ۱۰۴)

ب) اخلاق مبتنی بر احساس اخلاقی: هرچند کانت نظریه احساس اخلاقی را به نام فرانسیس هاجسن مطرح می‌کند، معمولاً این نظریه به دیوید هیوم نسبت داده می‌شود. احساس اخلاقی، نوعی عکس‌العمل احساسی و عاطفی در مورد عناصری از موقعیت اخلاقی است. فاعل اخلاقی تا حدی ویژگی اخلاقی یک عمل را می‌بیند یا احساس می‌کند. از این رو، احکام حسی اخلاقی از تجربه ناشی می‌شوند و صرفاً پسینی یا مؤخر از تجربه‌اند. (همان: ۱۰۳)

کانت با این نظریه مخالف است، چرا که عقیده دارد که تجربه نمی‌تواند مبنایی برای ضرورت عرضه کند. هم‌چنین معتقد است که احساس از هر نوعی که باشد، شخصی است و احساسات در یک شخص کاملاً متفاوت با دیگری است، بنابراین، نمی‌توان معیار واحدی برای خیر و شر عرضه کرد (همان: ۱۰۴)

ج) اخلاق مبتنی بر کمال: کانت بر آن است که مفهوم کمال فی‌نفسه هیچ محتوا و معنایی

ندارد. اگر به کسی بگوییم: کامل شو، معنای محصلی در ذهن ندارد و ناچار است محتوا را از منبع دیگری به دست آورد. در نتیجه، این اخلاق نارساست. (همان: ۱۰۵؛ لیدل، ۱۹۷۰: ۱۹۵)

د) اخلاق مبتنی بر اراده خدا: این اخلاق می‌گوید که ما اصول اخلاقی را از طریق وحی دریافت می‌کنیم. کانت می‌گوید: حتی اگر خدا به ما فرمان مستقیم دهد، این پرسش اخلاقی هنوز باقی است که آیا ما باید فرمان خدا را اطاعت کنیم؟ بنابراین، پیروی از فرامین خدا مبتنی بر اصول اخلاقی سابق بر آن است که آنها دیگر از فرمان خدا اخذ نمی‌شود. (همان)

۵. صورت‌بندی کشور غایات

«چنان عمل کن که همواره به واسطه دستورهایت عضو قانون‌گذار در کشور عام غایات باشی». (کانت، ۱۹۷۲: ۹۵)

منظور از کشور، وحدت سامان‌مند موجودات عاقل به وسیله قوانین مشترک است. کشور آرمانی غایات دو خصیصه مشخص دارد: الف) هر عضوی از آن، با اراده کردن قانونش، واضع قانون است؛ ب) هر عضوی در مورد عضو دیگر تکالیفی دارد. اما چگونه ممکن است کشوری تحقق داشته باشد که در آن هر عضوی، قوانینی را برای تمام اعضای دیگر وضع کند. این امر باعث هرج و مرج می‌شود، مگر این که هر عضوی قانون یکسان برای خود و اعضای دیگر وضع کند. اگر هر ذات عاقل و اخلاقی کامل، همان دستور را در وضعیت خاص اراده کند، در آن صورت، در جامعه آرمانی غایات همه اعضا قوانین اخلاقی یکسانی وضع می‌کنند. (همان)

آزادی و رابطه آن با خودمختاری اراده

کانت می‌گوید: مفهوم آزادی، کلید و راهنمای توجیه و تبیین اصل خودمختاری است. (کانت، ۱۹۷۲: ۱۰۷) اگر فرض کنیم که آزادی، صفت چیزی است، آن صفت باید صفت اراده باشد. (همان: ۶۷) کانت درباره اراده می‌گوید: اراده نوعی علیت است که به موجودات زنده از آن حیث که عقلانی‌اند، تعلق دارد. (همان: ۱۰۷) آزادی اراده آن‌جاست که اراده، قدرت ایجاد آثار و اعمال را داشته باشد، بدون این که خود معلول چیز دیگری واقع شود. آزادی مخالف و مغایر با ضرورت طبیعی است که مشخصه همه اعمال علی در طبیعت است. در طبیعت هر علتی که سبب ایجاد معلولی می‌شود، علیت و فاعلیت آن، به وسیله موجودی سابق بر آن، ایجاد شده است. بنابراین، در طبیعت، هیچ علتی در عمل علی خود، آزاد نیست. اگر اراده

فاعل عاقل، آزاد تصور می‌شود، باید به این معنا باشد که علل خارج از او اعمال علی او یا به تعبیر دقیق‌تر، خواست‌های او را متعین نمی‌کنند. علل خارجی نه تنها عوامل بیرونی، بلکه تصورات، امیال و عواطف را نیز شامل است. بنابراین، اراده هنگامی آزاد است که تأثیر عوامل خارجی به حدی نباشد که فاعل کنترل و سلطه‌ای بر فعل نداشته باشد. (پیتن، ۱۹۵۳: ۲۱۰)

نتیجه

از مطالبی که تاکنون مطرح شد به خوبی آشکار می‌شود که چرا کانت اخلاق را مستقل از دین می‌داند، بنابراین، از آن جا که کانت اخلاق را بر اصل استقلال و خودمختاری اراده بنا کرده، بدیهی است که هر سلطه‌ای غیر از اراده، یعنی عواطف، ترس، امید، اقتدار امور طبیعی و ماوراء طبیعی را برای اراده نفی می‌کند و این دلیل اساسی است که چرا کانت اخلاق را بر دین مبتنی نکرده است. البته این استدلال کانت دارای اشکالاتی است، چرا که ما بر اساس اصل خودمختاری اراده به موجودی مانند خدا که به نظر کانت از عقل نامتناهی برخوردار است، اعتقاد پیدا کرده و به فرامین او گردن نهاده‌ایم. این چنین پیروی، نه تنها با خودمختاری انسان منافات ندارد، بلکه کاملاً سازگار با خودمختاری اراده است. بنابراین، این استدلال کانت که پیروی از اراده خدا با خودمختاری اراده منافات دارد، صحیح نیست. ما می‌توانیم خودمختار باشیم، در عین حال، از فرامین خدا نیز پیروی کنیم.

کانت از قوانین اخلاقی نتیجه می‌گیرد که خدا وجود دارد و نفس جاودانه است. استدلال او بر اثبات وجود خدا چنین است: عقل به ما امر می‌کند که برترین خیر یا کمال مطلق را طلب کنیم. برترین خیر شامل دو مؤلفه، یعنی فضیلت و سعادت است که توأمان هستند. هم‌چنین فضیلت علت سعادت است و سعادت عبارت است از هماهنگی بین طبیعت و اراده و میل انسان. به تعبیر دیگر، سعادت حالت موجود عاقلی است در جهان که در سراسر وجودش همه چیز مطابق میل و اراده او صورت می‌گیرد. اما انسان نه خالق جهان است و نه قادر به نظم بخشی طبیعت تا جهان را با اراده و میل خود هماهنگ کند تا بتواند سعادت متناسب با فضیلت را مهیا سازد. بنابراین، ما باید یک علت را برای کل طبیعت فرض کنیم که متمایز از طبیعت و در بر دارنده اساس و علت هماهنگی دقیق بین فضیلت و سعادت است که آن خداست. (کانت، ۱۹۵۲: ۱۲۸)

جاودانگی نفس

قانون اخلاقی حکم می‌کند که برترین خیر را که متعلق ضروری اراده است، تحصیل کنیم. برترین خیر دارای دو مؤلفه، یعنی فضیلت و سعادت است. فاعل اخلاقی تنها با یکی از مؤلفه‌های برترین خیر، یعنی فضیلت سر و کار دارد. فضیلت مناسب با برترین خیر، فضیلت تام است؛ یعنی مطابقت تام بین اراده و قانون اخلاقی. اما فضیلتی که مطابقت تام با قانون اخلاقی داشته باشد، قداست است و این کمالی است که هیچ موجود عاقلی در عالم محسوس در هیچ لحظه از وجود خود نمی‌تواند به آن نایل شود. بنابراین، اگر فضیلت کامل از جانب عقل خواسته شود و در عین حال، هیچ بشری در هیچ لحظه‌ای نتواند بدان نایل شود، پس آن فضیلت تام باید به صورت یک سیر ترقی نامحدود و بی‌پایان به سوی کمال مطلوب تحقق یابد. اما این سیر ترقی بی‌پایان تنها بنا به فرض دوام بی‌پایان وجود و تشخیص همان وجود عاقل ممکن است که آن را جاودانگی نفس می‌نامند. (کانت، ۱۹۵۲: ۳۴۴)

بنابراین، از آن جا که قانون اخلاقی ما را ملزم به فرض وجود خدا و جاودانگی نفس می‌کند، اخلاق ناگزیر به دین می‌انجامد. (کانت، ۱۹۶۰: ۵) از این رو، از آنچه تاکنون گفته شد به خوبی روشن می‌شود که چرا کانت اخلاق را مستقل از دین بنا کرده و بر آن است که اخلاق به دین می‌انجامد. البته در استدلال کانت بر وجود خدا و جاودانگی نفس اشکالات چندی وارد است که در این جا مجال پرداختن به آن نیست.

در هر حال، کانت از آنچه در مبحث اخلاق از آن می‌گریخت، در پایان، ناگزیر به آن اذعان کرده است. او می‌گوید: از آن حیث که ملموس کردن مدعیات الزامات اخلاقی بدون تصور خدا و اراده او مشکل است ما می‌توانیم براساس عقل تنها معتقد شویم که یک تکلیف اخلاقی برای متدین شدن داریم، به این معنا که همه تکالیف مان را چنان تلقی کنیم که گویی فرامین خدایند و این عمل را به دلیل روح و قوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود انجام دهیم. بنابراین، تنها کارکرد دین قوت بخشیدن به اراده خیر است؛ یعنی اگر اراده خیر از تکلیف خدا تبعیت کند، در نهایت، سعادت‌مند می‌شود و همین اعتقاد به سعادت‌مند شدن است که به اراده خیر قوت و روح می‌دهد. (همان: ۶)

در نتیجه، ناسازگاری بیان کانت در این جاست. او از طرفی، معتقد بود که قانونی اخلاقی نمی‌تواند هیچ غایتی به جز خود عمل را مدنظر داشته باشد؛ یعنی اگر راست‌گویی عمل

خیری است، خیریت آن نه به دلیل غایتی دیگر، بلکه به دلیل نفس راست‌گویی است، و از طرف دیگر، در این جا به این نتیجه رسیده است که اگر انسان اعتقاد به خدا پیدا کند و بداند که با عمل اخلاقی سعادت‌مند می‌شود، به عمل اخلاقی خود روح و قوت می‌بخشد و این دو نظر با هم ناسازگارند.

کتاب‌نامه

- 1 . Beck. L.W, *A Commentary on kant's critique of practical Reason*, Chicago, the university of Chicago press, 1960.
- 2 . Frankena William, *Ethics*, America: rentice-hall-inc, 1963.
- 3 . Gardner, sebastian, *Kant and the critique of pure Reason*, Routledge, 1999.
- 4 . Kant, Immanuel, *Critique of practical Reason*, tr, Beck.L.W. New York, the Library of Liberal Arts, 1956.
- 5 . Kant, Immanuel, *Groundwork of Metaphysic of Morals*, tr, paton, H.J.PP, 53-123, in: *The Moral Law*, London, Hutchinson university Library, 1972.
- 6 . Kant, Immanuel, *The Critique of Pure Reason*, tr. Abbott, T.K, PP, 1-250, in Great Book of the western world, Eds, Hutchins, R.M.Chicago, Encyclopedia Britanica INC, 1952, Vol, 42.
- 7 . Kant, Immanuel, *Religion within the limits of Reason Alone*, tr, with an Introduction and Notes by Greene, T.M, Hudson, H.H, New York, Harper Torchbooks/ the Cloister Library, 1960.
- 8 . Liddell, B.E.A, *Kant on the Foundation of Morality*, Bloomington and London, Indian university press, 1970.
- 9 . Paton, H.J, *The Categorical Imperative*, London, Hutchinson's university library, 1953.
- 10 . Sullivan, R.J, *Immanuel kant's Moral Theory*, New York, Cambridge university press, 1989.
- 11 . Sullivan, Rojer, *An Introduction to Kant's Ethics*, New York, Cambridge university press, 1994.
- 12 . Titus, H.H., Keeton, Morris, eds, *Ethics for Today*, fifth Edition, New York, D.Van Nostrand Company, 1973.